

استاد مروارید:

قبل از ورود به بحث به آیه‌های معرفت فطری در قرآن اشاره می‌کنیم که فراوان است (گروهی حدود ۲۱ آیه را جمع کرده‌اند) که بعضی صریح است و بعضی با بیانات اهل بیت اشاره به معرفت فطری دارد. اما تنها یک آیه در آن لفظ فطرت آمده است: **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** (الروم: ۳۰)

روی خودت را متوجه دین کن و دقیقاً توجه به دین داشته باش. حنیف یعنی تمایل به حق و تمسک به حق (نقطه مقابل حنیف^۱ که تمایل به باطل است) و استقامت در راه حق داشته باش. فاعل حنیف، یا همان فاعل اقم است یا دین است. (در تمامی قرآن حنیف صفت شخص بوده ولی در روایات صفت چیز دیگری هم آمده است) پیروی کن و تابع باش از آن فطرتی که خدای متعال مردم را بر آن فطرت خلق کرده است. فطرت مصدر نوع است، نوع خلقت. یک نوع خلقت و آفرینش که نسبت خلقت با فطرت عموم خصوص مطلق است. (هر خالق فاطر نیست ولی هر فاطری خالق است.)

الفاء و الطاء و الراء أصلٌ صحيحٌ يدلُّ على فَنَحْ شَيْءٍ و إِبْرَازِهِ من ذَلِك الفِطْرُ من الصَّوْمِ.^۲

(اصل صحیح است گویی درختی است که شاخ و برگی دارد و اصل یعنی ماده درست و قابل قبولی دارد. به معنای گشودن چیزی)

و الفِطْرُ: الابتداءُ و الاختراعُ. قال ابن عباس رضی اللّٰه عنہ: كنتُ لا أدري ما فِإِطْرُ السَّمِّ أوِاتٍ حَتَّى أَتَانِي أَعْرَابِيَانِ يَخْتَصِمَانِ فِي بئرٍ فقال أحدهما: أنا فَطَرْتُهَا. أي أنا ابتدأتها.^۳

علامه طباطبایی در المیزان: «قوله تعالى: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَإِطْرُ السَّمِّ أوِاتٍ وَالْأَرْضِ» الفطر - على ما ذكره الراغب - هو الشقُّ طَوَلًا فإِطْلَاقُ الفاطر عليه تعالى بعناية استعارية كأنه شقُّ العدم فأخرج من بطنها السماوات و الأرض فمحصل معناه أنه موجد السماوات و الأرض إيجادا ابتدائيا من غير مثال سابق» (فطر، شکافتن از طول است. اطلاق فاطر بر خداوند استعاره است. مثل شقّ العدم. عدم شکافته و آسمان و زمین خلق شده است. این تعبیر با حدوث عالم سازگار است.)

پس فطرت به معنای خلقت و ایجاد است البته هر خلقی فطری نیست و فطر خلق ابداعی و اختراعی است.

با توجه به آیه آن دین حنیف، فطرت الهی است؛ یعنی یک نوع خلقت خداست. خلقت خدا عوض شدنی نیست. دینی است استوار، کامل، جامع.

دین خدا فطری است یعنی چه؟ نسبتش با معرفت فطری چیست؟ متعلق فطرت چیست؟

برای آیه شریفه چند تفسیر مطرح شده است:

^۱ فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (البقرة: ۱۸۲)

^۲ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة. ج ۴، ص ۵۱۰.

^۳ جوهری، الصحاح، ج ۲، ص ۷۸۱.

۱) گروهی گفته‌اند یا توجه به آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۴ و اسلام یعنی تسلیم. پس دین خدا فطری است به آن نظر کن، یعنی در مقابل دین خدا تسلیم باش، فرمانبردار و منقاد باش. یعنی اوامر را انجام بده و نواهی را ترک کن. (اگر گروهی در برابر دیگر چیزها تسلیم هستند خطا در تصدیق است) (امر فطری، گرایش فطری است نه معرفت)

۲) برخی گفتند مجموع قواعد و اصول دین که سازگار با فطرت است. حالا این اصول و قواعد یا مستقلات عقلی است و یا موافق با فطرت است.^۵ با توجه به این که آیه می‌فرماید: «لا تبدل لخلق الله»، آیا این معنا با این واژه جور در می‌آید؟ گروهی می‌گویند مراد این است که این اصول و قواعد دینی با اختلاف زمان تغییر نخواهد کرد. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان می‌گوید: اصول سعادت تغییر پذیر نیست و اگر تغییر پیدا کند مسئله تکامل از بین می‌رود چرا که باید اصل ثابتی باشد تا تکامل طبق آن سنجیده شود و صورت بپذیرد.^۶ (در اینجا هم گرایش فطری است نه معرفت)

۳) مقصود آیه شریفه این است که خدای متعال ذاتش را به همه شناسانده و معرفی کرده و آیه اشاره به آن دارد. روایات متعددی که از لحاظ سند صحیح است و آیه را تفسیر کرده‌اند، آن را به معرفت و بینش فطری تفسیر کرده‌اند. آیه می‌خواهد بگوید تو به آن توجه کن و این دین قیم و استوار است که قابل تغییر نیست (معرفت فطری). اصول کافی ۵ روایت را نقل کرده توحید صدوق ۱۰ روایت در ذیل باب الفطره آورده است.

قبل از ورود به روایات مقدمه‌ای را بگوییم:

برای فهم معرفت فطری باید معرفت عقلی و حقیقت عقل را بفهمیم. عقل حقیقتی نوری است که افاضه به نفس انسان می‌شود که می‌دهد و می‌گیرد. معرفت عقلی نسبت به خداوند یعنی چه؟ معرفت عقلی مراتب مختلفی دارد که در تمام آن مراتب معرفت و شناخت، صادق است. اما یک معرفت خاصی است. اینکه ادراک کنی که نمی‌توانی ادراک کنی یک نوع شناخت است، بفهمی که نمی‌فهمی. ما از مصنوعات به یک صانعی پی می‌بریم که شبیه مخلوقات نیست و اگر شباهت باشد صانع هم خود، مخلوق خواهد بود. منتها با مصداق صانع در معرفت عقلی کاری نداریم. (عقل هم مدرک کلیات است و هم مدرک جزئیات است). **فَقَالَ الرَّضَاعُ الْعَقْلُ تَعْرِفُ بِهِ الصَّادِقَ عَلَى اللَّهِ فَتَصَدِّقُهُ وَ الْكَاذِبَ عَلَى اللَّهِ فَتُكَذِّبُهُ**. به وسیله عقل جزئی می‌فهمیم که مصداق صادق یا کاذب کیست. دقت شود که در مورد مخلوقات مدرک جزئیات است نه در مسئله خالق و صانع؛ چرا که در آن صورت نمی‌تواند مدرک جزئی باشد. به تعبیر قرآن «مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَرْتَدِّقَ»^۷ نهی ارشادی است و مرشد الیه مهم است؛ چرا که موجب کفر است. لذاست که ذات الهی را نمی‌توان شناخت و نمی‌توان به کنه آن رسید.

بنابراین عقل در معرفت خداوند به مصداق نمی‌رسد؛ بلکه تنها می‌فهمد که صانع را نمی‌توان انکار کرد و همچنین صانع عالم را نمی‌توان به مخلوقاتش تشبیه کرد. نهایت توان عقل تصدیق ایمان به وجود صانعی است که دارای کمالاتی مانند علم و قدرت است. پس با ابزار عقل نمی‌توانیم به خدا برسیم.

^۴ آل عمران (۳)، ۱۹.
^۵ اعراف (۷)، ۱۵۷: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
^۶ طباطبائی، المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۹.

ممکن است گفته شود که عقل شهود خداوند و تجلی خداوند در قلب بنده را محال می‌داند. آیا عقل در چنین مواردی حکم به استحاله می‌کند؟ اصلاً عقل در مقامی هست که حکم کند؟ عقل قطعاً حکم می‌کند که نمی‌تواند ذات خداوند را بشناسد؛ ولی نسبت به اینکه خود خدا هم نمی‌تواند چنین معرفتی را به انسان اعطا کند، حکمی ندارد. عقل مخلوق و ابزار است و نمی‌تواند نسبت به مافوق حکم کند. پس امکان عقلی ثابت است که خداوند بدون وساطت عقل خودش را بر قلب انسان‌ها تجلی دهد. بنابراین امکان وقوعی دارد. وقوع چنین معرفتی نیز با توجه به آیات و روایات ثابت می‌شود. یعنی خداوند ذات خودش را معرفی کرده و این معرفت ایجاد شده و می‌شود. از سوی دیگر وجدان افراد و یافتن انسان‌ها در برخی موارد شاهدهی بر این مطلب است که انسان از همه چیز منقطع می‌شوند و مرتبط می‌شوند با یک حقیقت واقعی. همه انسان‌ها می‌یابند که وقتی امیدشان از اسباب خارجی قطع شود توجه می‌کنند به مبدئی که می‌تواند آنها را نجات دهد، چه مومن و چه غیر مومن. هم وجدان داریم، هم آیات و روایات دلالت می‌کنند که چنین معرفتی هست.

همان گونه که در معرفت عقلی درچات و مراتب وجود دارد، در معرفت فطری هم همین تفاوت درجات هست. فطرت امتیازی است که عمومی و همگانی است ولی به معنای یکسان بودن نیست؛ بلکه می‌تواند مختلف باشد: **إِنَّ أَمْرَ اللَّهِ كَلُّهُ عَجِيبٌ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ اخْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمَا قَدْ عَرَفْتُمْ مِنْ نَفْسِهِ**. (کافی، ج ۱، بَابُ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ، ص ۸۶، ش ۳) خداوند احتجاج می‌کند به مقداری که خودش را برای شما معرفی کرده هرچه بیشتر باشد حجت تمام‌تر است.

از روایات به دست می‌آید که منشا معرفت فطری در عوالم پیشین بوده یعنی خدا به همه این معرفت را اعطا کرده است.^۷ روایات بسیاری در ذیل این آیه وجود دارد. روایات صحیح در این زمینه بسیار است. این روایات حاکی از آن است که این تکلم و مکالمه زبان حال نبوده و به صورت حقیقی بوده است؛ مثلاً در مسئله حج و استلام حجر روایتی داریم که حجر ملکی از ملائکه بوده که در موقع میثاق در آن جا حضور داشته است. فلذا حاجیان وقتی به حجر می‌رسند باید آن میثاق را یاد کنند که «أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ»^۸. به حجر الاسود می‌گویند آن امانتی که من داشتم را ادا کردم و تو حاضر بودی و شاهد بر میثاق بودی و من بر آن میثاقی که بستم پایبند هستم.

اختلاف بعضی از روایات هم دلیل بر ضعف مدلول روایات نیست؛ چرا که عالم ذر متعدد بوده است. منشا این معرفت فطری در عوالم قبل بوده که خداوند خودش را به بندگان معرفی کرده است.

برخی از روایات مرتبط با فطرت از این قرار است:

۱- **عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ التَّوْحِيدُ**. (کافی، ج ۲، بَابُ فِطْرَةِ الْخَلْقِ عَلَى التَّوْحِيدِ، ص ۱۲)؛ فطرت یعنی توحید. شاید کسی بگوید توحیدی که عقل می‌گوید یعنی نفی تشبیه و تعطیل. سؤال این است که ذلک الدین القيم یعنی همین؟ یعنی همان گرایش انسان‌ها به توحید. ما امور عقلی دیگر هم داریم به مانند حسن و قبح. این استوار بودن اشاره دارد که مراد از توحید معرفت عقلی نیست بلکه معرفت خاصی است.)

^۷ اعراف (۷)، ۱۷۲.

^۸ کافی، ج ۴، كِتَابُ الْحَجِّ، بَابُ بَدْءِ الْحَجْرِ وَالْعَلَّةِ فِي اسْتِئْذَانِهِ، ص ۱۸۴: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا أَخَذَ مَوَاقِفَ الْعِبَادِ أَمَرَ الْحَجَرَ فَالْتَقَمَهَا - وَ لِذَلِكَ يُقَالُ أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ.

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - فِطَرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا مَا تَلَكَ الْفِطْرَةُ قَالَ هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ قَالَ أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ فِيهِ الْمُؤْمِنُ وَ الْكَافِرُ (همان). (خداوند آنها را مفلور کرده است بر اسلام. اگر معرفت عقلی مراد بود باید می گفت حين آتاهم العقل... . فطرت را مبتنی کردند بر به زمان عهد و میثاق که مؤثر در معرفت فطری بوده است.)

۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ^۹ قَالَ الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ - قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ قَالَ زُرَّارَةُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى الْآيَةُ^{۱۰} قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ كَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (همان) (اگر این معرفت نبود هیچ کس رب خود را نمی شناخت. خداوند آن موقف را پوشاند^{۱۱} تا امتحان حاصل شود و دنیا دار حجاب است که افراد امتحان شوند.)

۵. عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ - فِطَرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ قُلْتُ وَ خَاطَبُوهُ قَالَ فَطَاطًا رَأْسَهُ (این تکان دادن سر مبارک امام می رساند که گمان نکنید جسمی با جسمی بوده لکن مخاطبه ای بوده است) ثُمَّ قَالَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُمْ. (توحید صدوق، باب فطرة الله عز و جل الخلق على التوحيد، ص ۳۳۰، ش ۸)

^۹ الحج (۲۲): ۳۱.

^{۱۰} الأعراف (۷): ۱۷۲.

^{۱۱} وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ، قَالَ: كَانَ ذَلِكَ مَعَايِنَةَ اللَّهِ فَانْسَاهُمْ اللَّهُ الْمَعَايِنَةَ، وَ أَثْبَتَ الْإِقْرَارَ فِي صَدُورِهِمْ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ خَالِقَهُ وَ لَا رَازِقَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ.